

فصلنامه نامه مفید < شماره ۶ > ارزشها و علم اقتصاد

(۲۶ صفحه - از ۱۹۱ تا ۲۱۶)

ارزشها و علم اقتصاد

نویسنده: یوسفی، محمدرضا

• مقدمه: طرح موضوع

کامیابی روز افزون علوم طبیعی در کشف رموز طبیعت و تسخیر هرچه بیشتر جهان خلقت توسط انسان، موجب گشت تا انگاره‌های ذهنی قرون وسطی بیش از پیش فرو ریزند.

پیروزی‌های خیره کننده علوم طبیعی ناشی از تغییر جهت جوامع آزاد شده از حاکمیت کلیسا و تغییر نگرش دانشمندان بود. علم وظیفه خود می‌دانست که به تبیین و توصیف جهان طبیعت پرداخته، چگونگی روابط بین متغیرها را توضیح دهد. و این به شناختی متکی بر تجربه نیازمند بود. از این جهت تجربه به عنوان معیار شناخت علمی مطرح شد و علوم تجربی چنان جایگاهی یافتند که هیوم با تأکید بر جنبه تجربی علم، هر مفهوم یا تصویری که نشود آن را تا محسوسات یا داده‌های حسی تعقیب کرد، فاقد معنی دانست و حتی پوزیتیویستهای اخیر نیز نظیر وی، تجربه پذیری را معیار هر معرفتی دانستند.^(۱)

علوم تجربی به عنوان علمی که قدرت واقع‌نمایی و توانایی کشف قوانین جهان شمول را داشته، و عاری از هرگونه قضاوت ذهنی و تنها با تکیه بر تجربه موجبات پیشرفت جهان را

۱ - باریور، ایان. علم و دین. ترجمه بهاء‌الدین خرمشاهی. چاپ دوم: تهران، مرکز نشر دانشگاهی، ۱۳۷۴. ص ۹۷.

(۱۹۱)

• فراهم می‌آورند، به عنوان «علم کامل» و شاخصه علم جلوه‌گر شدند. کامیابی‌های فوق‌الذکر موجب گشت چنین تصور شود که علم باید بر تجربه مستقیم حسی مبتنی باشد و در غیر این صورت، نام علم بر آن نتوان گذاشت.^(۱)

فریبندگی پیشرفت علوم طبیعی، خصوصا علم فیزیک در سایه تغییر نگرش بر جهان و تکیه بر تجربه مستقیم حسی، موجب شد تلاشهای زایدالوصفی صورت گیرد تا علوم اجتماعی نیز به دنبال علوم طبیعی، خصلتهای علمی پیدا کرده و به تبیین قوانین جهان شمول که در تمامی جوامع کاربرد داشته باشد، حرکت کند. و بدین سان بود که آگوست کنت جامعه شناسی را فیزیک اجتماعی که پدیده‌های اجتماعی را تجزیه و تحلیل می‌کند، معرفی می‌کرد.^(۲) و فیزیوکراتها «اقتصاد را جزئی از نظام طبیعی و تابع قوانین آن می‌دانستند و بدین ترتیب معتقد بودند که اعمال فیزیکی به مجموعه‌ای از قوانین تغییرناپذیر طبیعی وابسته است. در واقع سیستم آنها یک نوع فیزیک اقتصادی بود.»^(۳) و ژان باتیست سی در نامه‌ای به سال ۱۸۲۰ به مالتوس می‌نویسد:

«اقتصاد شناسی باید تماشاگر بی‌طرف باشد. آنچه ما به مردم مدیونیم، این است که به آنها بگوییم چرا و به چه دلیل امری نتیجه امری دیگر است.»^(۴)

او دانش اقتصاد را بیشتر با علم فیزیک مقایسه می‌کرد به نظر وی «اصول علم اقتصاد» مانند قوانین جهان طبیعت ساخته و پرداخته دست انسان نیست بلکه ناشی از طبیعت امور است. او قوانین اقتصاد را مانند قوانین جاذبه، جهانی دانسته و محدود به حدود کشورها نمی‌کرد. از این جهت می‌نویسد:

«مرزهای دول که از لحاظ سیاسی مافوق هر چیز هستند از لحاظ دانش اقتصادی اعراضی بیش به حساب نمی‌آیند.»^(۵)

وارد کردن زبان ریاضی به عنوان زبان علم اقتصاد، کوششی در جهت تبیین دقیقتر واقعیتها و اعطای مقام علوم

دقیقه به این علوم و بیان این نکته است که علم اقتصاد پای در جای پای علوم طبیعی می‌گذارد.^(۱)

کامیابی علم فیزیک در جداسازی این علم از قضاوت‌های ذهنی و تکیه بر مشاهدات

۱ - سروش، عبدالکریم. علم چیست؟ فلسفه چیست؟ چاپ یازدهم: تهران، مؤسسه فرهنگی صراط، ۱۳۷۱. ص ۱۲.

۲ - ژولین، فرولند. آراء و نظریه‌ها در علوم انسانی. ترجمه علی‌محمد کاردان. تهران، مرکز نشر دانشگاه، ۱۳۶۲. ص ۶۱.

۳ - تفضلی، فریدون. تاریخ عقاید اقتصادی. چاپ اول: تهران، نشر نی، ۱۳۷۱. ص ۷۰.

۴ - ژید، شارل و شارل ریست. تاریخ عقاید اقتصادی ج اول. ترجمه کریم سنجابی. دانشگاه تهران، ۱۳۷۰. ص ۱۶۷.

۵ - همان. ص ۱۶۸.

۶ - باربر، ویلیام جی. سیر اندیشه‌های اقتصادی. ترجمه حبیب‌الله تیموری. چاپ اول: [تهران]، انتشارات انقلاب اسلامی، ۱۳۷۰. ص ۱۲۸.

(۱۹۲)

- تجربی در کشف رموز طبیعت، دانسته شد. از این جهت کوشیدند تا علم اقتصاد از ابزارهای تجربی بیشتر بهره‌مند شود زیرا وظیفه علم اقتصاد را تبیین و توصیف قوانین اقتصادی می‌دانستند بدین جهت سیاست‌های اقتصادی و به اصطلاح اقتصاد دستوری را خارج از حیطه علم اقتصاد بر شمردند چنانچه فریدمن در این ارتباط می‌نویسد:

«اقتصاد دستوری جایی برای مطالعه در علوم اقتصادی ندارد زیرا فاقد روش‌شناسی واحدی است و به صورت یک علم ذهنی با تدابیر اقتصادی که برای طرح آن معیارهای مختلف ارزشی، روانی، اخلاقی در نظر گرفته می‌شود، سروکار دارد و لیکن نظریه اقتصادی با آنچه که هست و یا به وجود می‌آید در ارتباط است و خالی از هرگونه قضاوت‌های ارزشی و یا روانی است».^(۱)

با همه این اوصاف و تلاش‌های دانشمندان علم اقتصاد، تاریخ علوم انسانی، پرسش‌های گوناگونی را پیرامون ابعاد مختلف این علوم به یاد می‌آورد. یکی از زیربنایی‌ترین این پرسش‌ها، مساله اعتبار علوم انسانی است. امروزه تردید در اعتبار علوم انسانی از زادگاه و موطن اصلی این علوم به کشورهای که میزبانی علوم مزبور را به عهده گرفته‌اند نیز سرایت کرده است.

یکی از اساسی‌ترین تردیدها در اعتبار علوم انسانی، برآمیختن دانش و ارزش است. برآمیختن دانش و ارزش این مساله را طرح می‌کند که آیا علوم انسانی در مقام توصیف واقعیت‌ها و تبیین آنچه که می‌گذرد فارغ از هرگونه ارزش می‌باشند؟ و آیا اساساً چنین امکان و توانی برای علوم انسانی وجود دارد که گریبان خود را از دست ارزش‌ها، رها سازد؟^(۲) ویا اینکه ارزش‌ها به معنای بایدها، فرهنگ‌ها و سنت‌های مقبول و مورد پذیرش یک جامعه، بر دانش اقتصاد تأثیر قابل توجهی دارد؟

برخی دانشمندان بر این نکته تأکید می‌ورزند که «برخلاف علوم فیزیکی، علم اجتماعی اقتصاد، نه می‌تواند ادعای قوانین علمی کند و نه ادعای کشف حقیقت جهانی را داشته باشد. در اقتصاد فقط می‌تواند گرایش وجود داشته باشد و حتی این گرایش نیز تابع تغییرات کشورها و فرهنگ‌ها و زمان‌های متفاوت است».^(۳) در نتیجه علم اقتصاد نمی‌تواند مانند علم فیزیک قوانین جهان شمول داشته باشد چنانچه باربور می‌نویسد:

«به خاطر وجود پیش‌فرض‌ها و پیش‌اندیشیده‌های فرهنگی و تعهدات ایدئولوژیکی، که رنگ و انگ خود را بر فکر و ذکر شخص می‌زنند. علوم اجتماعی فقط می‌توانند برداشتهای چشم‌اندازی عرضه کنند که از نظر تاریخی؛ نسبی و تابع روایتگران و تعبیرکنندگان خویش است».^(۴)

۱ - تفضلی، فریدون. تاریخ عقاید اقتصادی. ص ۵۱۱.

۲ - سروش، عبدالکریم. تفرج صنع. چاپ دوم: تهران، انتشارات سروش، ۱۳۷۰. صص ۵-۱۶.

۳ - تودارو، مایکل. توسعه اقتصادی در جهان سوم ج اول. ترجمه غلامعلی فرجادی. چاپ چهارم: تهران، سازمان برنامه، ۱۳۶۸. ص ۴۴.

۴ - باریور، ایان. علم و دین. ص ۲۲۸.

(۱۹۳)

- گفتار باریور، آشکارا، تأثیر ارزشها را در حوزه علوم اجتماعی، بیان می‌کند و بدین‌جهت محدودیت آن را بازگو می‌نماید. بر اساس همین تعهدات ایدئولوژیکی است که سخن از بی‌طرفی علوم اجتماعی به میان می‌آید چنانچه ادوارد برمن می‌نویسد:

«یک علم اجتماعی بی‌طرف هرگز وجود نداشته و هیچ‌گاه نیز وجود نخواهد داشت. بی‌طرفی در علوم اجتماعی به دلایل منطقی غیرممکن است زیرا هر نظر خاص، از یک نظرگاه خاص برمی‌خیزد و بنابراین پژوهش علمی مانند هر اقدام عقلایی دیگر نمی‌تواند بی‌طرف باشد جهت‌گیرها و دیدگاهها، علایق ما؛ موضوع مورد بررسی را معین می‌کند و ارزشگذاری‌ها از طریق انتخاب روش، گزینش مسایل، تعریف مفاهیم و همچنین جمع‌آوری شواهد به پژوهش راه پیدا می‌کند و به هیچ وجه محدود به استنتاجهای عملی یا سیاسی استخراج شده از یافته‌های نظری نیست. اما آن چیزی که زمینه ساز مشکل می‌شود و موجبات عدم توجه و انحراف اذهان را فراهم می‌سازد، این است که زیرساخت ارزشی که عملاً و ضرورتاً نگرش ما را بر علوم اجتماعی معین می‌کند، قابل کتمان است»^(۱).

به‌همین جهت است که شومپیتر به‌کارگیری نظریه‌های اقتصادی را جدای از ساختار بنیادین آنها و تشریح این نظریه‌ها را عملی لغو و بی‌فایده می‌شمرد و یکی از ملاحظات اساسی جهت حل مشکلات علم اقتصاد را به دست آوردن قدرت کافی جهت تشخیص کاربردهای قضایای علمی اقتصاد از آیینهای فلسفی آن ذکر می‌کند.^(۲)

واگر چنین است که ارزشها تأثیری عمیق بر علم اقتصاد می‌گذارند، باید محدودیت کاربرد تئوریا و نظریه‌ها را در علم اقتصاد جدی گرفته، اندیشمندان کشورهای جهان سوم باید با تلاش شگرف، مواجهه انتقادی با تئورهای علم اقتصاد را آغاز کنند. حساسیتی که تاکنون وجود نداشته است؛ از این جهت گالبرایت می‌نویسد:

«من قبلاً به تعداد قابل ملاحظه‌ای از دانشجویانی که از کشورهای فقیر به‌هاروارد می‌آمدند توصیه می‌کردم اقتصاد بخوانند اما آنها مشغول خواندن تئوریا و مدل‌های اقتصاد پیشرفته‌ای می‌شدند که اگر عملی باشند، فقط می‌توانند در ایالات متحده و یا سایر کشورهای پیشرفته به مرحله عمل درآیند.»^(۳)

این موضوع برای جهان سومی‌ها حائز اهمیت فراوان می‌باشد زیرا بی‌توجهی به محدودیت کاربرد علم اقتصاد، منجر به عمیق‌تر شدن پدیده توسعه نیافتگی می‌شود. در کتاب

۱ - برمن، ادوارد. کنترل فرهنگ. ترجمه حمید الیاسی. چاپ دوم: تهران، نشرنی، ۱۳۶۸. ص ۱۸۷.

۲ - مؤمنی، فرشاد. علم اقتصاد و بحران در اقتصاد ایران. چاپ اول: تهران، تربیت مدرس، ۱۳۷۴. ص ۴۴.

۳ - گالبرایت، جان کنت. ماهیت فقر عمومی. ترجمه سیدمحمدحسین عادل. چاپ دوم: تهران، اطلاعات، ۱۳۶۹. ص ۳۷.

(۱۹۴)

- «سلطه یا مشارکت» که حاصل تلاشهای علمی جمعی از اندیشمندان و صاحب‌نظران جهان سومی است که جهت تحلیل مسایل کشورهای توسعه نیافته، به دعوت سازمان یونسکو، گرد هم جمع آمده بودند چنین آمده است:

«درمیان کلیه علوم و فنونی که به کشورهای جهان سوم منتقل می‌شوند، انتقال دانش اقتصاد با شیوه‌های کنونی یکی از بزرگترین موانع عقب‌ماندگی این کشورها است و مادام که شیوه کنونی انتقال دانش مزبور تغییر نکند، فایده‌آمدن بر دشواریهای اساسی و بنیادین موجود در کشورهای ضعیف، امری محال و ناشدنی خواهد بود.»^(۱)

نوشتار حاضر، تلاش جهت روشن شدن ابعاد موضوع را در حد بضاعت نویسنده آن، رسالت خود می‌بیند.

مباحث این نوشته عبارتند از:

۱. خاستگاه تاریخی علم اقتصاد
۲. خاستگاه اجتماعی علم اقتصاد
۳. قوانین علم اقتصاد و نظام اقتصادی سرمایه‌داری
۴. کردار اقتصادی انسان مورد مطالعه در علم اقتصاد
۵. فروض مدل‌های اقتصادی
۶. گزینش پدیده مورد مطالعه محقق در علم اقتصاد
۷. ارتباط ارزشها و دانش اقتصاد
۸. جمع‌بندی، راهبردها و نتیجه‌گیری

۱. خاستگاه تاریخی علم اقتصاد

علم اقتصاد مانند سایر علوم دارای خاستگاه تاریخی است. پیدایش مفاهیم این علم در یک قالب تاریخی صورت گرفته و در همان قالب نیز قابل درک و درخور مطالعه و بررسی است. بدون توجه به جنبه‌های تاریخی نظریه‌های اقتصادی، به ارزیابی منطقی و قابل قبولی نخواهیم رسید. جهت تبیین موضوع، مواردی چند که به خوبی این نظر را نشان می‌دهد، بیان می‌شود:

الف - فیزیوکراتها تنها فعالیت مولد را، فعالیت کشاورزی دانسته، به مولد بودن سایر فعالیتها اعتقاد نداشتند اگر این سخن را خارج از قالب زمان و مکان طرح کنیم و به ارزیابی این دیدگاه بپردازیم، نظریه فیزیوکراتها را چندان منطقی نمی‌یابیم؛ در حالی که توجه به این نکته لازم است که فیزیوکراتها در زمان اوج شکوفایی نظام ماقبل صنعتی در جامعه فرانسه زندگی

۱ - مؤمنی، فرشاد. علم اقتصاد و بحران در اقتصاد ایران. ص ۴۱.

(۱۹۵)

- می‌کردند. در آن جامعه و در آن زمان بخش کشاورزی ضمن اینکه تغذیه‌کننده سایر بخشهای اقتصادی بود، به نحو شدیدی غیر وابسته به این بخشها نیز بود. بخشهای دیگر فعالیتهای اقتصادی همگی برای اساسی‌ترین نیازهای خود متکی به بخش کشاورزی بودند ولی بخش کشاورزی از استقلال نسبی برخوردار بوده و به عنوان مادر فعالیتهای اقتصادی در تمام جامعه مطرح بود. در این قالب، فیزیوکراتها فعالیت کشاورزی را مولد دانسته و سایر بخشها را غیر مولد معرفی می‌کردند.^(۱) وضعیت فوق شبیه به موقعیت اقتصادی کشور ما می‌باشد. بخش نفت به‌طور مستقیم بیشترین درآمد ارزی را برای اقتصاد ما به ارمغان می‌آورد. و ثانیاً در درآمدهای ارزی سایر بخشها نیز به‌طور غیرمستقیم، دارای نقش غیر قابل انکاری است؛ به گونه‌ای که بدون درآمد ارزی ناشی از بخش نفت، ضربات جدی به سایر بخشهای اقتصادی کشور وارد می‌آید. بنابراین با وضعیت اقتصادی ما، اگر کسی نفت را عامل و سایر بخشها را غیر مولد بخواند با توجه به جایگاه نفت در اقتصاد ما، سخنی به دور از واقعیت نگفته است. ولی برای اطلاع و وقوف از محدودیت این نظریه کافی است قدری به آن سوی مرزها توجه کنیم.
- ب - ریکاردو دانشمند شهیر اقتصاد، عوامل تولید را در سه گروه کار، زمین و سرمایه طبقه‌بندی می‌کرد. وی با

دقت فراوان عوامل تولید زمان خویش در بریتانیا را تشریح نموده و سپس به بررسی علمی روابط بین عوامل سه‌گانه تولید پرداخته است. و این در حالی است که تحول عظیم صنعتی، نقش عوامل تولید را تغییر داده و در این میان نقش زمین به‌عنوان یک عامل تولیدی کاهش یافته است به گونه‌ای که برخی از کتب اقتصاد کلان هنگام برشمردن عوامل تولید به ذکر سرمایه و کار بسنده می‌کنند.^(۲)

ج - جهان اقتصاد هیچ‌گاه دهه ۱۹۳۰ را از یاد نمی‌برد. بحرانی که از آمریکا شروع شد و به سایر نقاط گسترش یافت. در سال ۱۹۳۳، نرخ بیکاری به‌طور بی‌سابقه‌ای افزایش یافته و به سطح ۲۵٪ رسید و تولید ناخالص ملی ۵۰٪ کاهش یافت. بسیاری از کارخانجات ورشکست شدند. و بحران هر روز عمیقتر می‌شد. بکارگیری تعالیم اقتصاد سنتی، چشم‌انداز روشنی را نشان نمی‌داد و دست نامریبی اسمیت از کار افتاده‌بود. در این شرایط بود که کینز با طرح نظریه خویش به حل بحران همت گماشت. سیاست مالی پیشنهادی وی بدون اینکه تأثیری بر سطح عمومی قیمت‌ها بگذارد، نرخ بیکاری را کاهش و تولید را افزایش داد. و بدین ترتیب در عرصه اقتصاد، جناح طرفداران کینز پدید آمد. حتی پس از سال ۱۹۶۱ که بیکاری به بالای ۷٪ رسیده بود بکارگیری نظریه کینز بدون اینکه افزایش چندانی در سطح قیمت‌ها ایجاد کند تولید را افزایش و نرخ بیکاری را کاهش داد.^(۳) اما پس از آن بکارگیری این سیاست موجب افزایش قیمت‌ها شد. و

۱ - عظیمی، حسین. ماهیت و روش در علم اقتصاد. دانشگاه انقلاب، ش ۱۰۲-۱۰۱، ص ۱۱۹.

۲ - برانسون، ویلیام. اقتصاد کلان ج اول. ترجمه عباس شاکری. چاپ اول: تهران، نشرنی، ۱۳۷۲. ص ۱۴۱. و دورنیوس، رودریگ و فیشر، استانی. اقتصاد کلان. ترجمه محمدحسین تیزهوش‌تابان. چاپ اول: تهران. سروش، ۱۳۷۱. ص ۵۳۷.

۳ - برانسون، ویلیام. اقتصاد کلان ج اول. ص ۱۴۲.

(۱۹۶)

- بالاخره شوک‌های طرف عرضه به دلیل افزایش قیمت نفت، رکود سالهای ۱۹۷۴-۱۹۷۵ را پدید آورد که سیاست‌های کینز ناتوان از حل مشکل بود؛ زیرا تورم شدیدی را به دنبال می‌آورد. و در اینجا بود که سیاست درآمدی^(۱) در صف مقدم سیاست‌های اقتصاد کلان جای گرفت.^(۲)

باید توجه داشت که نظریه عمومی کینز در واقع در پاسخ به شرایط خاص اقتصادی و نهادی بحران بزرگ دهه ۱۹۳۰ غرب تنظیم یافت، در واقع بخش قابل توجهی از نظریه کلان کینز امروزه حتی در کشورهای توسعه یافته که مسایل اصلی آنها دیگر صرفاً بیکاری یا تورم نیست بلکه - تورم رکودی است، بی‌ارتباط است.^(۳)

هنگامیکه به تاریخ اندیشه‌های اقتصادی نگاه کنیم، از آدام اسمیت تا کینز و پس از او، می‌بینیم همگی مسایل و مشکلات اقتصادی یک کشور خاص را اساس نظریه‌های خود قرار داده‌اند. اساس نظریه اقتصادی آدام اسمیت، بر روند طبیعی رشد در شرایطی قرار دارد که همه چیز نسبت به ابداعات و اختراعات و روند تراکم سرمایه انجام می‌پذیرد. وقتی به دوره کینز می‌رسیم، شرایطی است که بحران عمیق شده است.^(۴)

حاصل سخن این است که اقتصاددانان در زمان خویش زندگی می‌کنند و برداشت و تحلیل آنها، برداشتی در تاریخ و محیطی است که در آن زیست می‌کنند. از این جهت نظریات آنان دارای خصلتی تاریخی است.

۲. خاستگاه اجتماعی علم اقتصاد

مفاهیم اقتصادی به همان ترتیب که در چار چوب تاریخی معنی پیدا می‌کنند، دارای خصلتی اجتماعی نیز می‌باشند. اساساً علم اقتصاد در غرب برای پاسخگویی به نیازهای واقعی آن جوامع ایجاد شد و چون رسالت پاسخگویی به مشکلات آن جوامع را بر دوش داشته، خصلتی نهادینه یافته و در کوشش‌های خود موفق بوده است. نیازهای جوامع پیشرفته، علم اقتصاد را به حرکت و رشد واداشت. در واقع دانشمندان به دعوت جامعه خود در مورد روشن کردن مسایل، پاسخ مثبت داده، جامعه خویش را نسبت به آنچه که می‌خواهند بدانند

۱ - «اساساً سیاست درآمدی هر نوع سیاست که به کنترل مستقیم یا غیر مستقیم قیمت‌ها و درآمد بیانجامد سیاست درآمدی است نه صرف خویشتن‌داری، تعبیری آبرومندانه از توصیه به خویشتن‌داری در مورد افزایش

دستمزد می‌باشد. به عبارت دیگر مقامات اقتصادی با قول دادن به اینکه در آینده قیمت‌ها کمتر بالا خواهد رفت از نیروی کار درخواست می‌کنند تا تقاضای دستمزدهای کمتری بنمایند. بیشتر تلاشها در مورد سیاست درآمدی ناموفق بوده است» برانسون، ص ۲۲۸، ج اول، اقتصاد کلان.

۲ - همان، صص ۲۲۷-۲۲۸.

۳ - تودارو، مایکل. توسعه اقتصادی در جهان سوم ج اول. ص ۵۱.

۴ - نقی‌زاده، محمد. مجله فرهنگ توسعه. ش ۹.

(۱۹۷)

• آگاه می‌گردانند.^(۱)

بدین جهت هر نظریه اقتصادی، دارای جنبه‌های غیر اقتصادی که در واقع پیش‌فرضهای واقعی می‌باشند، می‌باشد. دانشمندان علوم اجتماعی عملاً این پیش‌فرضهای واقعی را دیده‌اند اما در تبیین نظریه خویش به آنها اشاره‌ای نکرده‌اند. و این برای کسانی که علاقه‌مند هستند که در تحلیل مسایل جهان در حال توسعه از این ابزارها استفاده کنند می‌تواند گمراه کننده باشد و چنانچه قبلاً دیدیم عملاً چنین نیز شده است؛^(۲) زیرا نظریه‌های مزبور به گونه‌ای بیان شده‌اند که ظاهری علمی و جهان شمول داشته جنبه‌های غیر اقتصادی آنها مورد غفلت قرار می‌گیرند در نتیجه سیاست‌گذاران اقتصادی این کشورها (دانشجویان اقتصاد سابق) تصور می‌کنند که اگر فلان سیاست را در کشور خویش به اجرا گذارند، همان نتایج که در یک کشور پیشرفته حاصل می‌شود به دست خواهد آمد. مایکل تودارو در این مورد می‌نویسد:

«بسیاری از به اصطلاح مدل‌های اقتصادی عمومی بر پایه یک رشته فرض ضمنی در باره کردار انسان و روابط اقتصادی قرار دارد که ممکن است رابطه ناچیزی با واقعیات اقتصادهای در حال توسعه داشته باشد و شاید هم هیچ رابطه‌ای نداشته باشد. در این حد، عینیت این مدلها ممکن است بیشتر فرضی باشد تا واقعی. بنابراین تحقیقات و تحلیل‌های اقتصادی نمی‌تواند از زمینه‌های نهادی، اجتماعی، و سیاسی جدا در نظر گرفته شود.»^(۳)

چنانچه گذشت، رشد علم اقتصاد در پاسخ به نیازهای جامعه بوده است و هدف نظریه پردازان علم اقتصاد حل مشکلات سیاسی و ملی بوده است. و به همین جهت است که چون رابینسون تا به آن حد پیش رفته است که می‌گوید:

«ماهیت اصلی علم اقتصاد در ناسیونالیسم ریشه دارد... علم اقتصاد اگر به امید روشن کردن مسایل سیاست نبود، هرگز پیشرفتی نمی‌کرد اما سیاست فاقد معنی است مگر اینکه مقام صاحب اقتداری برای اجرای آن وجود داشته باشد، و مقامات صاحب اقتدار هم ملی هستند. علم اقتصاد به سبب ماهیت خود بر مبانی ملی عمل می‌کند.»^(۴)

یکی از مواردی که ملی بودن علم اقتصاد را مورد تاکید قرار می‌دهد «ایده تجارت آزاد» و دفاع تئوریک از آن می‌باشد. کلاسیکها به این دلیل از تجارت آزاد طرفداری می‌کردند که برای بریتانیای کبیر خوب بود و نه به این علت که برای جهان خوب بود.^(۵) به همین دلیل آلفرد

۱ - میردال، گونار. طرحی برای مبارزه با فقر جهانی. ترجمه بابک قهرمان. تهران، انتشارات امیر کبیر، ۱۳۵۵. ص ۱۴.

۲ - رک: ماخذ ش ۱۴.

۳ - تودارو، مایکل. توسعه اقتصادی در جهان سوم ج اول. ص ۴۴.

۴ - رابینسون، جون. فلسفه اقتصادی. ترجمه بایزید مردوخی. چاپ اول: تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۳. صص ۱۷۷-۱۷۸.

۵ - همان، ص ۱۷۸.

(۱۹۸)

- مارشال زیرکانه گفت: «اصل آئین تجارت آزاد در واقع تجلی منافع ملی بریتانیا بود».^(۱) فردریک لیست نیز، مهمترین کالای تجارتی بریتانیا را «ایده تجارت آزاد» خواند.^(۲) باتوجه به خصلت ملی علم اقتصاد بود که فردریک لیست معتقد بود صنایع جوانی که برای مصرف انبوه تولید می‌کنند باید مورد حمایت قرار گیرند زیرا آنها مهمترین عامل گسترش بازارهای داخلی هستند و برعکس، تولید کالاهای مصرفی بسیار تجملی و گران قیمت نباید مورد حمایت قرار گیرد. اقدامات حمایتی باید به‌طور اساسی و در زمانی که این نیروها کاملاً توسعه یافته‌اند خاتمه یابد، زیرا پس از آن کشور می‌تواند بدون واهمه از خطر وابستگی وارد بازار آزاد شود. و در واقع برای خود در تجارت آزاد موقعیتی با چشم‌اندازی از موفقیت کسب نماید.^(۳) بنابراین تجارت آزاد برای بعضی کشورها و در برخی مراحل توصیه می‌شود.

یکی دیگر از جنبه‌هایی که هویت اجتماعی علم اقتصاد را به خوبی نشان می‌دهد، عدم تناسب مفاهیم اقتصادی نظیر بیکاری در کشورهای پیشرفته با کشورهای در حال توسعه می‌باشد. اگر در کشورهای پیشرفته، تجزیه و تحلیل‌هایی براساس مفاهیم کاملاً اقتصادی نظیر اشتغال و بیکاری، پس‌انداز، سرمایه‌گذاری، تقاضا، عرضه، قیمت‌ها و... با در نظر گرفتن بازار کارآمد میسر است و به نتایج معتبر می‌رسد بدین دلیل است که مفاهیم و مدل‌ها و نظریه‌های مربوط به آنها با واقعیت کشورهای پیشرفته منطبق‌اند. ولی در کشورهای عقب مانده این روش اصولاً کاربرد ندارد و اگر به‌کار رود به تجزیه و تحلیل‌های نامربوط و به گفته میردال، کاملاً غلط می‌انجامد. وقتی بازاری وجود ندارد یا بازار ناقص است واژه‌های اقتصادی بی‌معنی است.^(۴) میردال در دو کتاب «درام آسیایی» و «طرحی برای مبارزه با فقر جهانی» متناسب نبودن مفاهیم اقتصادی نظیر بیکاری در کشورهای توسعه یافته را با شرایط اقتصادی کشورهای در حال توسعه را نشان داده است.^(۵)

همان طور که در بحث (خاستگاه تاریخی علم اقتصاد) گذشت، سیاست مالی که توسط کینز ارائه شد موفق شد تا بحران کبیر را که تهدیدی جدی برای نظام سرمایه داری بود حل کند. در تجزیه و تحلیل کینز پس‌انداز باعث محدود شدن مصرف می‌شود. پس‌انداز تقاضای محصولات را کاهش داده، موجب محدود شدن فرصت‌های شغلی و افزایش نرخ بیکاری می‌شود. بنابراین از دیدگاه وی، باید کوشش نمود تا میل به پس‌انداز را کاهش و مصرف را تشویق کرد. به نظر وی، هزینه‌های غیر مولد، ساختمان‌های مجلل و تأسیسات عام‌المنفعه از پس‌انداز بهتر

۱ - همان، ص ۱۸۱،

۲ - گوندرفرانک، آندر. توسعه توسعه نیافتگی در برزیل. ترجمه سهراب بهداد. صص ۵۶-۵۷،

۳ - گزیده مسائل اقتصادی - اجتماعی. ترجمه م. داودی، ش ۱۱۵، مرداد ۱۳۷۰. صص ۱۲-۱۳،

۴ - میردال، گونار. طرحی برای مبارزه با فقر جهانی. ص ۱۷،

۵ - همان، ص ۲۰.

(۱۹۹)

- است.^(۱) بدین‌جهت کینز سیاست مالی را جهت کاهش پس‌اندازها و افزایش میل نهایی به مصرف پیشنهاد می‌کند اما در اقتصادهای توسعه نیافته، میل نهایی به پس‌انداز نازل و برعکس میل نهایی به مصرف بسیار زیاد است. و در این شرایط چنانچه نورکس می‌نویسد:

«بی‌شک سیاست‌های مالی پیشنهادی کینز تأثیر معکوسی بر پس‌انداز و اثر مستقیمی در افزایش مصرف دارد. در صورتی که چنین سیاست‌هایی در کشورهای در حال توسعه به کار گرفته شود به جای معالجه بیماری‌های اقتصاد، آن را به ورطه نابودی خواهد افکند.»^(۲)

و این به این دلیل است که هدف نظام اقتصادی سرمایه‌داری رشد بوده است و مشکلی به نام تشکیل سرمایه نبوده است زیرا سرمایه لازم جهت سرمایه‌گذاری وجود داشته است اما کشورهای در حال توسعه با مشکل جدی تشکیل سرمایه نیز روبرو هستند و در این شرایط سیاست کینزی با نادیده گرفتن این مشکل، به آن دامن می‌زند.

یکی از ابزارهای بسیار مهم در اقتصادهای سرمایه‌داری، اوراق قرضه و بازار بورس و سهام می‌باشد. بدین جهت در کتب علمی اقتصادی به‌طور مشروح سخن از بازار سهام و بورس بوده و همین‌طور بازار اوراق قرضه به عنوان یکی از ابزارهای کلیدی مطرح است. اما این ابزار در جوامعی مانند جامعه ما کاربرد و کارکرد مشخصی ندارند لذا نباید در تحلیلهای خود آن را وارد نمود. برعکس، تفکر سوداگری در جامعه کنونی ما، خود را در زمین، طلا، ارز نشان می‌دهد.

بی‌توجهی به خاستگاه اجتماعی علم، محقق و کارشناس را از واقعیت دور می‌کند. به‌عنوان نمونه، یکی از عمده‌ترین ابزارهای سیاست پولی، «عملیات بازار باز» می‌باشد. عملیات بازار باز عبارتست از دخالت مقامات بانکی در بازار اوراق قرضه دولتی به منظور تنظیم پایه پولی متناسب با نیازهای نقدینگی اقتصاد. باید توجه داشت که استفاده موثر از معاملات بازار باز به‌عنوان حربه‌ای برای کنترل پایه پولی تا حدود زیادی منوط به وجود یک بازار گسترده برای اوراق قرضه دولتی است. از آنجا که در بسیاری از کشورهای در حال توسعه چنین بازاری وجود ندارد، روشن است که استفاده از عملیات بازار باز در عمل منحصر به کشورهای توسعه‌یافته می‌باشد.^(۳)

در تاریخ کشور ما، در زمان حکومت ملی دکتر مصدق از اوراق قرضه استفاده شد. از آنجا که استفاده از این اوراق در شرایط سخت اقتصادی صورت گرفت از آن زمان به بعد انتشار اوراق قرضه نزد مردم، یادآور مشکلات توانفرسای دولت می‌باشد^(۴) درحالی‌که در کشورهای

- ۱ - ژید، شارل و شارل ریست، تاریخ عقاید اقتصادی، ج دوم، ترجمه کریم سنجابی، دانشگاه تهران، ۱۳۷۰، ص ۵۸۲
- ۲ - قره باغیان، مرتضی، اقتصاد رشد و توسعه ج دوم، چاپ اول: تهران نشرنی، ۱۳۷۱، صص ۵۹۲-۵۹۳
- ۳ - ماجدی، علی و حسن گلریز، پول و بانک، چاپ دوم: تهران، مرکز آموزش بانکداری، ۱۳۶۸، ص ۲۵۴
- ۴ - و این مطلب صرف نظر از ملاحظات ارزشی و دینی است که در مورد اوراق قرضه به دلیل مسأله بهره

(۲۰۰)

- توسعه‌یافته استفاده از اوراق قرضه یکی از ابزارهای سیاست پولی می‌باشد بلکه همان‌طور که سابقاً اشاره شد عمده‌ترین ابزار سیاست پولی می‌باشد. بنابراین توجه به این نکته نشان می‌دهد که به لحاظ تاریخی اوراق قرضه در کشور ما جایگاهی ندارد و نشر آن از سوی مقامات پولی کشور با همین نام، صرف‌نظر از جنبه‌های دیگر، در اذهان عمومی همراه با تصویر تاریکی از اوضاع اقتصادی بوده و همین تصویر تاریک می‌تواند منجر به واکنشهایی شود. مسأله فوق در کشورهای مشابه ما نیز جریان دارد به‌عنوان مثال تایمز مالی در سال ۱۹۸۹ نقل می‌کند:

در اوایل سال ۱۹۸۸، دولت عربستان برای اولین بار، اقدام به صدور «اوراق قرضه» نمود. این مسأله با مخالفت شدید علمای دینی عربستان که دریافت و پرداخت بهره را مخالف موازین اسلام می‌دانند، روبرو شد. در نتیجه دولت مجبور شد تا تعلق بهره به اوراق قرضه را انکار نماید و در عوض ادعا نمود پولی را که مازاد بر مبلغ اسمی اوراق سررسید آنها به خریدار اوراق داده می‌شود، همان سود حاصل از سرمایه‌گذارهایی است که توسط این پولها بر روی پروژه‌ها انجام گرفته است. ولی در واقع به این اوراق بهره تعلق می‌گیرد و نرخ بهره آن نیز با نرخ بهره اوراق خزانه آمریکا مرتبط است. با این وصف اوراق قرضه مورد استقبال عموم قرار نگرفت و از حدود ۴۲ میلیارد ریال سعودی اوراق قرضه صادر شده، کمتر از ۹ میلیارد ریال خریداری شده است.^(۱)

بنابراین توجه عمیق به خاستگاه این مفاهیم از مسایل بسیار ضروری برای یک اقتصاددان می‌باشد. یک عالم اقتصاد نمی‌تواند هویت اجتماعی علم اقتصاد را نادیده گیرد.

۳. قوانین علم اقتصاد و نظام اقتصادی سرمایه‌داری

خواندید که مفاهیم اقتصادی جایگاه تاریخی و اجتماعی خاص خود را دارند که پژوهشگر ناگزیر، باید به این جنبه‌های نظریه اقتصادی توجه نماید.

اینک، این مسأله مطرح می‌شود که اکثر قوانین علم اقتصاد در چارچوب نظام اقتصادی سرمایه‌داری مفهوم پیدا می‌کند. جهت تبیین این موضوع، ابتدا به تعریف نظام اقتصادی می‌پردازیم.

ژوزف لائوژی، در تعریف نظام اقتصادی می‌گوید:

«مجموعه‌ای منسجم از نهادهای حقوقی و اجتماعی است که در بطن آن پاره‌ای وسائل و امکانات فنی جهت برقراری تعادل اقتصادی به‌کاررفته براساس برخی

و ربا، می‌باشد و همچنین فقدان بازار مناسب جهت اوراق قرضه نیز که خود معلول ملاحظات ارزشی می‌باشد.

۱ - مجله تازه‌های اقتصاد، ش ۳، ص ۶۳ به نقل از تایمز مالی.

(۲۰۱)

- انگیزه‌های اصلی شکل گرفته است.»^(۱)

وی عناصر تشکیل‌دهنده نظام اقتصادی را چنین برمی‌شمرد:

الف - قالبهای حقوقی فعالیتهای اقتصادی (حقوق عمومی، حقوق خصوصی)

ب - قالبهای جغرافیایی آن و شکلهای این فعالیت.

ج - روشهای فنی مورد استفاده.

د - شیوه‌های سازماندهی

ه - عامل روان شناختی یعنی انگیزه عمده‌ای که به عوامل تولید حرکت می‌بخشد.

بنابراین نظام اقتصادی دارای ابعاد مختلف بوده، و از عناصر متفاوتی تشکیل شده است که بخشی از عناصر آن، عنصر ایدئولوژی و ارزشی آن می‌باشد و این عنصر چنان دارای اهمیت است که برخی، اساساً نظام اقتصادی را با معیارهای ارزشی تبیین می‌کنند.^(۲) نظام اقتصادی به‌عنوان مجموعه‌ای مدون، ریشه در مبانی فکری و ارزشی داشته و هدف مشخصی را دنبال می‌کند چنانچه نظام اقتصادی سرمایه‌داری لیبرال، هدف بالابردن رشد و تولید را دنبال می‌کرد.^(۳)

به این دلیل که علم اقتصاد در جوامع سرمایه‌داری تدوین یافته است در اینجا اشاراتی درباره مبانی ارزشی، فکری نظام اقتصادی سرمایه‌داری می‌شود.

دئیسیم یکی از مبانی فکری و عوامل مؤثر در شکل‌گیری اصول نظام اقتصاد سرمایه‌داری می‌باشد. در کنار این عامل، افکار و مکتبهای فلسفی دیگر از قبیل آموزه تقدیری کالون، فلسفه اخلاقی اسکاتلندی، همچنین فلسفه عقلی، مکتب هیدونیسیم یا لذت جویی و نیز مطلوبیت خواهی (منفعت طلبی) از جمله عوامل و مبانی نظام اقتصادی سرمایه‌داری می‌باشد.^(۴)

اعتقاد به دئیسیم یا خدای طبیعی بیانگر این نکته است که خداوند جهان طبیعت را خلق کرده و طبیعت با مکانیزم درونی خود در حرکت است. جامعه انسانی نیز جزئی از طبیعت به شمار می‌آید که بر این مسیر گام برمی‌دارد.^(۵) اندیشه - خودآیی - بنیادهای اقتصادی یکی از افکاری است که اسمیت غالباً به آن برگشت می‌کند. او مانند فیزیوکراتها به عبارت لاتینی معروف می‌گوید:

«جهان به خودی خود پیش می‌رود و در تشکیل و تنظیمش به مداخله هیچ اراده جمعی پیش‌بینی کننده و خردمندانه و هیچ نوع همداستانی قبلی افراد بشر

۱ - لاژوی، ژوزف. سیستمهای اقتصادی. ترجمه شجاع‌الدین ضیائیان. تهران، انتشارات انقلاب اسلامی، ۱۳۶۸. ص ۶،

۲ - درخشان، مسعود. جزوه درسی «نظامهای اقتصادی». دانشکده اقتصاد دانشگاه تهران.

۳ - تفضلی، فریدون. تاریخ عقاید اقتصادی. ص ۸۲،

۴ - نمازی، حسین. مقایسه شکل‌دهی آموزه خدانشناسی در نظام اقتصادی سرمایه‌داری و اسلام. مجله اقتصاد، ش ۲،

۵ - ر.ک: ماخذ ش ۳۸.

(۲۰۲)

• نیازمند نیست.»^(۱)

بنیادهای اقتصادی چیزی بالاتر از خوب و سودمند هستند. به نظر اسمیت آنها منشأ الهی دارند، مشیت الهی است که میل به اصلاح وضع خود را در دل هر آدمی قرار داده و از آن رو است که سازمان طبیعی اجتماعی پدید آمده است، به طوری که آدمی با سیر در جهت مصلحت خود نقشه‌ها و نیات الهی را به مورد اجرا می‌گذارد.^(۲) از این جهت اعتقاد به تعادل پایدار، آزادی اقتصادی بر پایه این اصل فلسفی بنا شده است پس اجتماع جزئی از نظام طبیعت است که با مکانیزم درونی خود اداره می‌شود. جهان به خودی خود پیش می‌رود، جمله معروف فیزیوکراتها و پس از آنها اسمیت بوده است.

تعادل در بلند مدت در سایه آزادی اقتصادی و عدم دخالت دولت و هر قدرت دیگر، تحقق‌پذیر است. بنابراین جامعه انسانی را جزئی از نظام طبیعت انگاشتن و نیز نظام خودی را شامل جامعه بشری دانستن، منشأ فلسفی توجه به تعادل پایدار و آزادی اقتصادی و عدم مداخله دولت که از اصول اساسی اقتصاد کلاسیک است، می‌باشد. به همین ملاحظه در بحران کبیر نیز هنگامی که کینز خود را در مقابله با دیدگاه کلاسیکها مشاهده کرد تنها استدلال اقتصادی را برای ابطال دیدگاه کلاسیکها کافی ندید بلکه به نقد تفکر نظام خودکار طبیعت و اقتصاد که مبنای فلسفی اصل تعادل پایدار کلاسیکی می‌باشد، پرداخت. او می‌گوید:

«در نظام آفرینش، جهان چنان طراحی نشده است که منافع خصوصی و اجتماعی همواره بر یکدیگر منطبق باشند در این جهان خاکی نیز چنان ترتیبی نیست.»^(۳)

و به لزوم دخالت دولت معتقد می‌شود. جمله طنزآمیز وی در مورد تعادل بلند مدت کلاسیکی مشهور است.

یکی از مسایل بسیار مهم نظام اقتصاد سرمایه‌داری این است که نفع شخصی محرک فعالیت‌های اقتصادی تلقی می‌شود. این اعتقاد ریشه در فلسفه اخلاق داشته و در اینجا نظریه اسپنسر، جرمی بنتام و هابز قابل طرح می‌باشند.

بنابراین اصول نظام اقتصادی سرمایه‌داری بر ریشه‌های بینشی و ارزشی بنا شده است و اهداف خاصی را می‌طلبد. مکانیزم اجرایی که بتواند بر مبنای این اصول و در جهت تحقق هدف رفاه و رشد اقتصادی گام بردارد، مکانیزم بازار است. مکانیزم بازار به ما می‌گوید چه کالایی تولید شود؟ چگونه تولید شود؟ و چگونه توزیع شود؟ چگونه درآمدها توزیع شوند؟ و پاسخ تمامی این سئوالات را سیستم قیمت‌ها تعیین می‌کند. مفهوم ضمنی آن این است که کارگر بیش از مقدار

۱ - ر.ک: ماخذ ش ۳۹،

۲ - ژید، شارل و شارل ریست. تاریخ عقاید اقتصادی ج ۱. ترجمه کریم سنجابی. ص ۱۰۷،

۳ - ر.ک: ش ۳۹.

(۲۰۲)

• دستمزدی که در تلافی عرضه و تقاضای نیروی کار تعیین شده است، حقی ندارد همچنین عرضه‌کننده کالا، مقداری را استحقاق دارد که برآیند عرضه و تقاضای آن کالا، به عنوان قیمت آن تعیین می‌کند. بنابراین نظام اقتصادی سرمایه‌داری در درون مکانیزم بازار، مفهوم عدالت اقتصادی موردنظر خویش را روشن می‌سازد.

لفت ویج می‌نویسد:

«یک مصرف کننده با درآمد زیاد بیش از یک مصرف کننده کم درآمد در ترکیب قیمتها نفوذ می‌کند مثلاً می‌توان چنین تصور نمود بیسکوییتی که به مصرف خوراک سگ ثروتمندان اختصاص داده شده در رده بندی قیمتها بیش از شیری که به مصرف خوراک اطفال فقیر می‌رسد ارزش داشته باشد، مشروط به اینکه اولاً به اندازه کافی افراد ثروتمند وجود داشته باشند که پول خود را در این راه به مصرف برسانند و ثانياً تعداد افراد فقیری که قادر به خرید شیر باشند، کافی نباشد. هرچند در این مورد به خصوص سیستم قیمتها وظیفه خود را به طور کلی انجام می‌دهد، ولی ممکن است همین سیستم کامل را بخاطر اثرات سوپی که ممکن است در جامعه به بار آورد، پسندیده ندانسته و از طریق سیاسی به اصلاح و تغییر آن مبادرت ورزید.»^(۱)

در نتیجه برای پیشگیری از این آثار سوء سیاسی و اجتماعی، که ممکن است تنشهایی را در جامعه ایجاد کرده و اجتماع را با بی‌ثباتی مواجه سازد، باید چاره‌جویی کرد.

بنابراین اجرای مکانیزم بازار در جهت افزایش رشد بوده و هماهنگ با اصول ارزشی منشأ گرفته از مبانی بینشی و ارزشی نظام اقتصادی سرمایه‌داری و با برداشتی خاص از مفهوم عدالت اجتماعی، اقتصادی، صورت پذیرفته است. با توجه به نکات فوق‌الذکر و خصلت تاریخی، اجتماعی علم اقتصاد، قوانین علم اقتصاد، در فضای ارزشی حاکم بر نظام سرمایه‌داری می‌تواند قابل تعمیم باشد. اما در جامعه دیگری که مبانی فلسفی دیگری حاکم شده و اصول دیگری از دیدگاه ارزشی جاری می‌شود، این قوانین نمی‌تواند به طور کامل جریان یابد. از این جهت یک محقق اندیشمند باید در میزان انطباق این قوانین با واقعیت جوامعی که دارای نظام اقتصادی سرمایه‌داری خالص نیستند به طور جدی تأمل نماید.

قوانین علمی در اقتصاد سرمایه‌داری، قوانینی است علمی در چارچوب خاص نظام سرمایه‌داری و مانند قوانین طبیعی فیزیک و شیمی قوانین مطلق نیست که بر هر جامعه‌ای و در هر زمان و مکانی قابل تطبیق و پیاده شدن باشد. بسیاری از آن قوانین تنها در شرایط اجتماعی خاصی که اقتصاد، اندیشه‌ها و مفاهیم سرمایه‌داری بر آن حاکم است به صورت

۱ - لفت ویج، ریچارد، سیستم قیمتها و تخصیص منابع تولیدی، ترجمه میرنظام سجادی، چاپ دوم، مؤسسه علوم بانکی ایران، ۱۳۵۸، صص ۲۱-۲۲.

(۲۰۴)

• حقایق عینی هستند.^(۱)

سخن فوق بدین معنی نیست که قانون علم اقتصاد در نظام سرمایه‌داری، کاملاً با دیگر جوامع مغایر است بلکه بدین معنی است که به دلیل تفاوت جوامع در نظام انگیزشی و معیارهای ارزشی که احیاناً این تفاوت عمیق هم نمی‌باشد، قوانین علمی صادق در نظام سرمایه‌داری، فراگیری لازم را در سایر جوامع ندارند. از این جهت قوانین فوق دارای محدودیت کاربردی می‌باشند.

۴. کردار اقتصادی انسان مورد مطالعه در علم اقتصاد

یکی از تفاوت‌های مهم پدیده‌های مورد مطالعه علوم طبیعی و علوم انسانی تجربی این است که در علوم انسانی، انسان مورد مطالعه قرار می‌گیرد.

رفتار و کردار انسان را نمی‌توان از ارزشهای مورد قبول وی تفکیک نمود. اگر هنگامی که قیمتها، کاهش می‌یابند مصرف کننده، مصرف خود را افزایش می‌دهد، و اگر قیمتها افزایش می‌یابند، تولید کننده به عرضه بیشتر محصول خود مبادرت می‌ورزد، این واکنشها در برابر تغییرات قیمت را نمی‌توان با آنچه که در ذهن آنان می‌گذرد، بیگانه دانست. انسانی که تنها به دنبال حداکثر نمودن نفع شخصی خود می‌باشد هرگاه به عنوان مصرف کننده مطرح می‌شود، حداکثر کردن مطلوبیت خویش را هدف قرار می‌دهد. و هر گاه به عنوان تولید کننده ذکر می‌شود، حداکثر کردن سود را مد نظر قرار می‌دهد. این انسان، در برابر تغییرات قیمت، واکنشهای خاصی را از خود نشان می‌دهد که الزاماً با شخصی که به دنبال حداکثر نمودن مطلوبیت یا سود نیست یکی نمی‌باشد.

اقتصاد خرد موجود، انسان مورد مطالعه خود را، انسانی می‌داند که محرک وی در تمامی فعالیتها نفع شخصی است. انسانی که فراغت را ممدوح و کار را مذموم می‌شمارد، بنابراین فراغت و درآمد دو کالای خوب و نرمال (عادی) محسوب می‌شوند. از سوی دیگر فراغت و کار با یکدیگر ناسازگارند، چه در واقع فراغت، همان کار نکردن

می‌باشد، وقتی کار نکردن (فراغت) کالای نرمال (عادی) محسوب شود پس کار به عنوان کالای نرمال (عادی) به حساب نیامده است. در نتیجه این مدل، این مفهوم ضمنی را به دنبال دارد که فراغت از دیدگاه انسان مورد مطالعه ما مطلوب و کار را ناپسند دانسته که تنها در ناچاری به آن تن می‌دهد. با این طرز تفکر کار اندکی بیش از یک شر لازم است شر لازم بودن به این دلیل است که درآمد نیز کالای خوب است که به واسطه آن انسان می‌تواند به خواسته‌هایش برسد و یکی از مهمترین راه‌های رسیدن به درآمد، کار می‌باشد.

کار کردن یعنی فدا کردن فراغت و آسایش و دستمزد عبارت است از جبرانی برای این

۱ - صدر، محمدباقر. اقتصاد ما ج اول. ترجمه محمد کاظم موسوی. انتشارات اسلامی. ص ۲۸۴.

(۲۰۵)

• فداکاری. این فکر، ریشه از بنیاد می‌گیرد. به نظر وی:

«این عقیده که افراد اصولاً تنبل‌اند از این تصور ناشی می‌شود که لذت یا احتراز از درد تنها انگیزه‌های انسان است. اگر مردم نتیجه خوشایندی از اعمالشان نمی‌دیدند، یا اگر ترسی از درد نداشتند، بیحال و بیکار و به بیان ساده، تن‌پرور می‌ماندند.»^(۱)

این دیدگاه با آن نگرش که «کار زمینه‌ای متعالی را برای انسان به بار می‌آورد تا ارزشهای خود را نمایان سازد و شخصیت خویش را بپروراند»^(۲) کاملاً مغایر است. و طبیعی است که با تغییر نگرش انسان مورد مطالعه، رفتارهای وی نیز تغییر کرده، مدل‌های اقتصادی نیز تفاوت خواهند کرد.

این سخن صرفاً آرمان ایدئولوژیک نیست تا گفته شود علم اقتصاد، علم بررسی رفتار توده‌های مردم است. ماکس وبر می‌گوید:

«امروزه هر کارفرمایی می‌داند که فقط وجدان کار در کارگران کشورهایمانند ایتالیا در قیاس با کارگران آلمانی، از جمله موانع اصلی توسعه سرمایه‌داری در ایتالیا بوده است.»^(۳)

لردبائر در تحقیقاتی که در شرق آسیا انجام داده است، ملاحظه نمود که بازده کاری کارگران چینی در مقایسه با کارگران هندی با داشتن شرایط تقریباً یکسان از نظر سن، دانش فنی، سطح سواد و آموزش، سابقه کار، سلامتی و... فاصله زیادی دارد.^(۴)

بنابراین کردار انسان مورد مطالعه جدای از باورها و ارزشها و گرایشهای عمومی آنها در اجتماع خاص نمی‌باشد. اگر انسان تحت تأثیر تفکری خاص قرار گیرد و بر طبق آن عمل کند به‌طور طبیعی کردار اقتصادی وی با انسان مورد مطالعه موجود علم اقتصاد امروزی تفاوت خواهد داشت. میزان تفاوت این دو به میزان اختلاف ارزشهای مورد قبول آنها بازگشت می‌کند. گرچه نمی‌توان گفت که رفتارها صد در صد اختلاف پیدامی‌کنند زیرا هر دو در جنبه‌هایی که به نیازهای انسانی برمی‌گردد و در نهاد و طبیعت انسان به ودیعه گذارده شده است یکسان می‌باشند.

۱ - هانت، ای. ک. تکامل نهادها و ایدئولوژیهای اقتصادی. ترجمه سهراب بهداد، تهران شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۸، ص ۳۲،

۲ - شوماخر، ای. اف. اقتصاد در ابعاد انسانی. ترجمه علی رامین. چاپ دوم: تهران، سروش. ۱۳۶۵، ص ۴۳،

۳ - وبر، ماکس. اخلاق پروتستان و روح سرمایه‌داری. ترجمه عبدالمعبود انصاری. چاپ اول: تهران، سمت ۱۳۷۱،

۴ - جمعی از پیشگامان توسعه. پیشگامان توسعه. ترجمه سید علی اصغر هدایتی و علی یاسری. چاپ اول: تهران، سمت، ۱۳۶۸.

(۲۰۶)

• ۵. فروض مدل‌های اقتصادی

بسیاری از مدل‌های اقتصادی عمومی بر پایه یک رشته فروض ضمنی درباره کردار انسان و روابط اقتصادی قرار دارد که ممکن است رابطه ناچیزی با واقعیت اقتصادهای درحال توسعه داشته باشد و شاید هم هیچ رابطه‌ای نداشته باشد.^(۱) فرض اساسی انسان اقتصادی در علم اقتصاد، کوشش طبیعی هر کس برای بهتر کردن وضع خود می‌باشد. همانگونه که گذشت یکی از پایه‌گذاران تفکر انسان اقتصادی، جرمی بنتام است. او اهمیت همدردی را در زندگی اجتماعی انکار می‌کند. به نظر او:

«بشر به‌سادگی به دنبال لذت می‌رود و گریزان از الم می‌باشد فرد در جامعه پیرو لحظه آنی تحت تأثیر انگیزه لذت جویی و خواستار سعادت است.»

او لذت و الم را ارباب‌های بزرگ بشر می‌داند.^(۲) هرگاه انسانها به دنبال لذات باشند در عرصه سیاست نیز همین طور است و هنگامی که از حدود قدرت دولت سؤال می‌شود در جواب گفته می‌شود «هرچه کمتر بهتر» زیرا اگر انسان به‌طور غریزی خواهان لذت است پس باید کمتر هم تحت نظر و فشار باشد.^(۳)

در ابتدا به این غریزه طبیعی که به گفته بنتام، ارباب بزرگ انسان است به دیده خصلت غیراخلاقی نگریسته می‌شد. برای اولین بار ماندوویل نویسنده دوران فیزیوکراتی بین جنبه فردی و اجتماعی این غریزه بشری تفاوت قائل شد. او معتقد بود که زندگی در اجتماع بر منافع شخصی استوار است. وی بر خلاف صاحب‌نظران قرون وسطی اقتصاد را از اخلاق متمایز می‌بیند، و برخلاف سوداگران اقتصاد را از سیاست جدا می‌داند. و نفع‌پرستی را معادل خودپرستی و خودخواهی می‌انگارد که بدون آن زندگی جریان نمی‌یابد.

برخلاف ماندوویل که نفع‌پرستی را معادل خودپرستی و خودخواهی می‌داند، اسمیت بر آن است که این غریزه انسانی پدیده‌ای الهی، و برای تنازع بقا و میل به خواسته‌های شخصی، طبیعی است. اسمیت با اینکه از نفع‌پرستی در الگوی دست‌نماری خود استفاده می‌کند، با نظرات ماندوویل مبنی بر اینکه خواسته‌ها و حوایج طبیعی انسان، هوسها و عیوب بشر را تشکیل می‌دهد مخالفت کرده، معتقد است که این هوسها از معایب جامعه نیست؛ بلکه منافع شخصی در واقع انگیزه‌ای برای فعالیت انسان و وسیله‌ای برای رفاه و سعادت جامعه است.^(۴) بنابراین اسمیت فرض محرک بودن نفع شخصی را نه تنها به عنوان یک واقعیت که دیدگاه صرفاً اثباتی و تحلیلی است، بلکه با اعتقاد به نیک بودن آن و در جهت سعادت بشری دانستن آن که

۱ - تودارو، مایکل. توسعه اقتصادی در جهان سوم ج اول. ص ۴۴.

۲ - حیدریان، محمود. مبانی روانشناسی اجتماعی. چاپ دوم: تهران مدرسه عالی ادبیات و زبانهای خارجی، ۱۳۴۹. ص ۴۷.

۳ - همان. ص ۴۹.

۴ - تفضلی، فریدون. تاریخ عقاید اقتصادی. صص ۸۷-۸۸.

(۲۰۷)

- دیدگاهی ارزشی است، وارد علم اقتصاد نمود. در واقع با اینکه اسمیت، سایر انگیزه‌ها را در وجود انسان نفی نمی‌کند اما از آنجا که معتقد به این است که سعادت جامعه و رفاه آن (که از نظر اسمیت مترادف همدیگر می‌باشند) در گرو فعالیت جهت نفع شخصی است به این نکته اهمیت شایان توجهی داده است.^(۱)

این دیدگاه، پس از چندی توسط مکتب تاریخی مورد نقد قرار گرفت. آنها، کلاسیکها را متهم کردند که تاریخ اقتصاد را به تاریخ خودخواهی طبیعی انسانها تبدیل نمودند. سپس مجدداً اعتقاد کلاسیکی راجع به انسان، توسط نئوکلاسیکها احیاء شد. و امروزه، هنوز هم علم اقتصاد بر این فرض استوار است.

فرگوسن - اقتصاددان نئوکلاسیک که مدتها کتاب «اقتصاد خرد» وی، متن درسی دانشجویان رشته اقتصاد بود - به ماهیت سست بسیاری از فرضهای این ایدئولوژی که در نهایت باید مانند ایدئولوژی مذهبی قرون وسطایی، تنها بر اساس اعتقاد پذیرفته شود، واقف است. وی به این نکته اعتراف دارد و نظر خود را چنین بیان می‌کند:

«...قبول نظریه اقتصادی نئوکلاسیک^(۲) امری است اعتقادی، من شخصا چنین اعتقادی را دارم.»^(۳)

بنابراین فروض انتخابی صرفاً جنبه ارزشی و اعتقادی دارد و از این طریق دخالت مستقیم اعتقادات و ارزشها روشن می‌شود. والش می‌نویسد:

«آغاز کردن هیچ گونه شناختی برای ما مقدور نیست مگر اینکه تلویحاً به احکامی راجع به طبیعت انسان گردن نهاده باشیم، و به نوعی استقرار عقیده در باب اینکه کدام رفتار بشر معقول و متعارف است، رسیده باشیم.»^(۴)

به همین دلیل است که باربور معتقد است پیدا کردن یک «قدر مشترک» بین چشم‌اندازهای اجتماعی، همیشه مقدور نیست زیرا این چشم‌اندازها خود مبتنی بر مسلمات و مقبولات اولیه مغایر بایکدیگر هستند و نگرش آنها به انسان با یکدیگر فرق دارد مانند مارکسیسم و مسیحیت و آئین هندو. در چنین شرایطی به نظر می‌رسد برداشتهایی که از انسان در تعبیرات اجتماعی و تاریخی مطرح می‌شود، صرفاً متخذ از داده‌ها نیست، بلکه بازتاب پیش‌اندیشیده‌های فلسفی است.^(۵) بنابراین فرض اساس مدل‌های اقتصادی، مبتنی بر انسان اقتصادی می‌باشد.

۱ - ژید، شارل و شارل ریست. تاریخ عقاید اقتصادی ج اول، صص ۳۱-۳۲.

۲ - مترجم، از اصطلاح «کلاسیک‌های جدید» استفاده کرده‌است که صحیح آن «نئوکلاسیک‌ها» می‌باشد که فرگوسن جزء آنها محسوب می‌شود. «کلاسیک‌های جدید» نظریه جدیدتری است و بزرگان آن افرادی مانند لوکاس و سارجنت می‌باشند.

۳ - هانت، ای.ک. تکامل نهادها و ایدئولوژیهای اقتصادی. ص ۱۱۸،

۴ - باربور، ایان. علم و دین. ص ۲۳۱.

۵ - همان، ص ۲۳۰.

(۲۰۸)

- گروهی بر این اعتقادند که انسان دارای غرایز مختلفی است و همچنین جنبه‌هایی را داراست که به لحاظ انسانی ارزشمندتر است. اما چرا در میان این خصلتها بر خصلت «نفع‌جویی و آزمندی» انسان چنین تأکید شده است به گونه‌ای که به گفته مکتب تاریخی، تاریخ اقتصادی را به تاریخ خودخواهی بشر تبدیل کرده است؟ شاید به این دلیل باشد که بر اساس این صفت است که می‌توان اقتصادی را برپا کرد و شاید هم به این دلیل که در عصری که «رشد و رفاه» تنها هدف بود تداوم رشد و رفاه را تنها در سایه خصلت آزمندی انسان می‌دانستند. از این جهت به انسان قرن هجدهم که شرایط نیز برایش فراهم بود، مسیر دیگری دادند که نتیجه آن انسان اقتصادی نظام سرمایه‌داری است.

یکی از کسانی که گفتارش می‌تواند شاهد صدق این ادعا باشد کینز است. او پس از طرح نظریه خویش در بحران کبیر می‌گوید:

«آن روز چندان دور نیست که همگان ثروتمند شوند و بار دیگر هدفها را برتر از وسایل می‌شماریم و خویرا را بر مفیدها ترجیح می‌دهیم. ولی آگاه باشید زمان این آرمانها هنوز فرا نرسیده است زیرا دست‌کم برای یک صد سال دیگر باید برای خود و هرکس دیگر تظاهر کنیم که بدی نیکی است و نیکی بدی، زیرا بدی مفید است و نیکی نیست. آزمندی، رباخواری و سوءظن باید همچنان برای یک مدت کوتاه دیگر خدایان ما باشند. زیرا فقط آنها می‌توانند ما را از گذرگاه تاریک نیاز اقتصادی به روشنایی روز رهنما شوند.»^(۱)

همین تفکر سودمندی بوده است که اخلاق را به مساله‌ای فرودست تبدیل کرده است چنانچه جون رابینسون می‌نویسد:

«اقتصاددانان مکتب آزادی تجارت، مساله اخلاق را به بهانه اینکه جستجوی نفع شخصی به سود همه است، زیر پا گذاشته‌اند و وظیفه نسل سرکش حاضر است که تفوق اخلاق بر تکنولوژی را خواستار باشد.»^(۲)

اساسی‌ترین مدل در اقتصاد، مدل بازار رقابت کامل است که تجزیه و تحلیل‌ها بر اساس آن صورت می‌گیرد اما واقعیت این است که بازار رقابت کامل وجود ندارد. در اقتصاد کلاسیک، تئوری رقابت کامل به ما یک معیار کامل می‌دهد. این تئوری در حقیقت نماینده یک موقعیت نمونه و ایده‌آل از چگونگی طرز کار واحدهای اقتصادی می‌باشد. با در نظر گرفتن این الگوی ایده‌آل می‌توانیم طرز کار واحدهای اقتصادی را در دنیای واقعی با آن مقایسه

نماییم. (۲)

در نتیجه آنچه در علم اقتصاد رخ داده جهت‌دهی به جوامع بوده است که بر اساس

۱ - شوماخر، ای. اف. اقتصاد در ابعاد انسانی. ص ۱۸.

۲ - رابینسون، جون. آزادی و ضرورت. ترجمه علی گلریز. چاپ اول: تهران، شرکت سهامی کتابهای جیبی، ۱۳۵۸. ص ۱۴۵.

۳ - لفتویچ، ریچارد. سیستم قیمت‌ها و تخصیص منابع تولیدی. صص ۳۳-۳۴.

(۲۰۹)

- مدل‌هایی که جنبه ایده‌آل آرمانی - ارزشی داشته‌اند، صورت پذیرفته است. هدف اساسی، بالا بردن رشد و رفاه کل بوده است که با مکانیزم بازار با بالا بردن کارایی می‌توان به این هدف رسید. و این همه ارزشی بودن فروش را به ما نشان می‌دهند.

۶. گزینش پدیده مورد مطالعه محقق در علم اقتصاد

بررسی و مطالعه در علوم اجتماعی «انتخابی» است. دانشمند در درجه اول با مسأله انتخاب یک یا چند واقعیت از میان واقعیت‌های مختلف بیرونی مربوط به حوزه مطالعاتی خویش برای پژوهش و بررسی مواجه است. و البته جنبه‌ای خاص از این پدیده را نیز موضوع تحقیق و پژوهش خود قرار می‌دهد.

چرا محقق از میان پدیده‌های متنوع و گوناگون جهت مطالعه و تحقیق، یکی را انتخاب می‌کند؟ ممکن است در جواب گفته شود، به دلیل اهمیت بیشتر این پدیده، محقق به تحقیق درباره آن پرداخته است. اما بلافاصله این سؤال مطرح می‌شود چرا در میان مسایل مختلف، این مسأله در نظر محقق چنین مهم جلوه کرده است، تا به گزینش آن دست زده و به مطالعه و تحقیق آن پردازد؟

طبیعی است که میزان اهمیت و حساسیت پدیده مزبور به میزان اطلاعات و نوع نگرش و زاویه دید وی مربوط می‌شود. محقق با ذهنی تهی با جهان مواجه نمی‌شود بلکه همیشه با داشتن اندیشه‌ها و ارزش‌هایی پیشین و به عزم حل پرسش‌هایی به تجربه دست می‌زند. هر پژوهشگری که دست به تحقیق می‌زند، بی‌جهت تجربه‌ای خاص را انتخاب نمی‌کند. به گفته هاینبرگ، هزاران تجربه می‌توان یافت که امکان داشته‌اند که انجام گیرند اما هیچ دانشمندی آنها را تاکنون انجام نداده است. زیرا افکاری که آن تجربه‌ها را در ذهن بیدار کنند در ذهن آن دانشمندان نبوده است لذا به دنبال آن آزمون‌ها نیز نرفته‌اند.^(۱)

برای کاوش علمی باید مسأله‌ای گزیده داشت. فرضیه‌ها و ارزش‌ها به کاوشگران زاویه دید می‌دهند و برای آنان چارچوب تحقیق را معلوم می‌کنند. بدون فرضیه کسی دست به تحقیق نمی‌زند.^(۲) جهان‌بینی محقق منجر به دیدن بعضی از مسایل می‌شود چنانچه اهداف و ارزش‌ها به همان میزان که بعضی از مسایل را در حوزه دید وی قرار می‌دهند، پاره‌ای از مسایل را از نظرش، دور می‌سازند. حساسیت ناشی از دیدن برخی مسایل، او را بر می‌انگیزاند که کوشش جهت تبیین آن پدیده را آغاز کند و به گشودن گره‌های مسأله و درمان این درد توفیق یابد.^(۳)

جامعه‌ای که به مسایل تولید بیش از مسایل توزیع ثروت اهمیت می‌دهد، نوع و حجم

۱ - سروش، عبدالکریم. علم چیست؟ فلسفه چیست؟ ص ۲۰.

۲ - همان، ص ۲۲.

۳ - سروش، عبدالکریم. تفرج صنع. صص ۱۷۰-۱۷۷.

(۲۱۰)

- تحقیقات، بیشتر ابعاد و مسایل تولید را بررسی می‌کند. برعکس، در جامعه‌ای که به مسأله توزیع ثروت و درآمد بیش از مباحث مربوط به تولید، بها می‌دهد، نوع و حجم تحقیقات به سوی تبیین ابعاد مختلف مسأله توزیع گرایش دارد. در نتیجه دانش اقتصاد در جوامع گوناگون می‌توانست به مسیرهای مختلف برود (اگر این علم، در هر جامعه بومی و نهادینه می‌شد) و سر این گوناگونی در جوامع متفاوت، تفاوت مسایل پیش روی جوامع می‌باشد.^(۱) محققین به دلیل نگرش خاص خودشان به دنبال مسایل رفته‌اند و علوم حاضر را با این نوع خاص و حجم و گستردگی امروزی برای بشر فراهم ساخته‌اند.

۷. ارتباط ارزشها و دانش اقتصاد

آیا ارزشها بر دانش اقتصاد تاثیر دارند؟ و اگر اصل تاثیر ارزشها بر دانش اقتصاد مورد پذیرش است، این تاثیرگذاری به چه میزان است؟

برای یافتن پاسخ این پرسشها باید متذکر بود در علم اقتصاد، مانند سایر علوم اجتماعی و شبیه به علوم طبیعی دو مرحله قابل تفکیک وجود دارد. مرحله نخست، مرحله گردآوری پدیده و سوژه مورد مطالعه است. در این مرحله، از هر وسیله جهت به دست آوردن موضوع مورد مطالعه استفاده می‌شود. پس از اینکه مرحله اول به پایان رسید و پدیده، مورد مطالعه قرار گرفت و مدلی برای آن در نظر گرفته شد، مرحله دوم فرا می‌رسد در این مرحله به قضاوت و داوری در باره مدل پرداخته می‌شود.

«در واقع مقام اول، جمع کردن مواد است. بدون اینکه در این مقام بدانیم این موادی که جمع می‌کنیم شایستگی دارند یا ندارند؛ مقبول خواهند افتاد یا مقبول نخواهند افتاد. درست مانند تور ماهیگیری که ماهیان مرده و زنده، خاشاک و وزغ و غیره را در کنار هم صید می‌کند. این فقط در مقام شکار است. پس از اینکه شکار کردیم مقام دیگری داریم که به نام مقام داوری است. در اینجا آن چیزهایی را که شکار کرده‌ایم با معیارهای خاصی می‌سنجیم تا ببینیم کدام را می‌توانیم قبول کنیم و کدام را نمی‌توان پذیرفت.»^(۲)

در علم اقتصاد به عنوان یک علم اجتماعی تجربی نیز این دو مرحله وجود دارند (مرحله گردآوری و شکار و مرحله قضاوت و داوری). سوالی که اینجا مطرح می‌شود این است که ارزشها در کدامین مرحله تاثیرگذار هستند؟ در پاسخ به این پرسش، گروهی معتقدند که ارزشها در هیچ‌کدام از این دو مرحله تاثیر نمی‌گذارند. علم در دو مرحله شکار و داوری، فارغ از ارزشها می‌باشد. برخی نیز تاثیر ارزشها را در مقام شکار پذیرفته‌اند ولی معتقدند ارزشها در مقام داوری تاثیری ندارند و به همین لحاظ گفته می‌شود علوم تجربی بی‌طرف هستند. و دسته‌ای نیز بر این اعتقادند که ارزشها در مقام قضاوت و داوری نیز موثر می‌باشد. حال به تبیین و بررسی هر نظریه

۱ - همان، ص ۱۷۶.

۲ - همان، ص ۵۰.

(۲۱۱)

- می‌پردازیم.

پوزیتیویستها می‌خواستند علمی که به‌طور خالص بر یافته‌های تجربی تکیه دارد، عرضه کنند. لذا تلاش کردند تا علوم تجربی را از هر چیزی که غیر تجربی است مبرا کنند.^(۱) به گفته برتر اندرسل نماینده این مکتب در قرن بیستم، اگر از چیزی آگاهی تجربی نتوان داشت، از آن هیچ آگاهی نمی‌توان داشت. به نظر آنان هر چه در قلمرو علم تجربی نمی‌گنجد در زمره مجهولات و مبهمات درآمد و لایق نام علم نمی‌باشد.^(۲) این گروه معتقدند که علم تجربی از هر گونه قضاوت ذهنی به دور است بدین جهت ارزشها تاثیری در علم اقتصاد ندارند. آنها اقتصاد دستوری را به دلیل داشتن جنبه‌های ارزشی، روانی و غیر تجربی از حیطه علم اقتصاد خارج کردند و تنها اقتصاد اثباتی که به گفته آنان، بر جنبه‌های تجربی متکی بوده و فاقد جنبه‌های ارزشی است در قلمرو علم اقتصاد باقی ماند.^(۳)

در ارزیابی نظریه فوق، مروری بر بخشهای گذشته می‌تواند مفید باشد. چنانچه گذشت علم اقتصاد دارای خاستگاه تاریخی و اجتماعی است. و با توجه به موطن و زادگاه علم اقتصاد، اکثر قوانین این علم در چارچوب نظام

اقتصادی سرمایه‌داری قابل طرح می‌باشند. همچنین انسان مورد مطالعه در این نظام، الزاما با انسان مورد مطالعه در نظام اقتصادی متفاوت از نظام اقتصادی سرمایه‌داری، یکی نمی‌باشند. بنابراین در برابر حرکت واحد، ممکن است واکنش‌های گوناگونی از خود بروز دهند. منظور این نیست که انسانها صددرصد با یکدیگر متفاوت هستند بلکه انسانهای متعارف مورد مطالعه علوم اجتماعی در جوامع و نظامهای مختلف، با یکدیگر انطباق ندارند. میزان عدم انطباق را تفاوت شرایط طبیعی، محیطی، تاریخی، اجتماعی، ارزشها تعیین می‌کنند.

فروض ارزشی در مدل‌های اقتصادی نقش غیر قابل انکاری دارند. «فروض ارزشی با هر دقتی که پنهان شوند، عنصر تفکیک‌ناپذیر تحلیل اقتصادی و سیاست اقتصادی است اقتصاد نمی‌تواند مانند فیزیک و شیمی رها از فروض ارزشی باشد. به این ترتیب، اعتبار تحلیلهای اقتصادی و صحت تجویزهای اقتصادی همیشه باید در پرتو ماهیت فروض پایه و یا فروض ارزشی آن ارزشیابی شود.»^(۴) بالاخره گزینش و انتخاب موضوعات مورد مطالعه در علم اقتصاد نمی‌تواند جدای از ایدئولوژی جامعه علمی تحلیل شود. مسایل فوق به خوبی بیانگر تاثیر و دخالت ارزشها در علم اقتصاد می‌باشند، علم اقتصاد به دلایل فوق، رنگ ارزشی به خود می‌گیرد.

نظر دوم این است که ارزشها سایه خود را بر علم اقتصاد می‌گستراند اما مرز آن تنها مرحله نخست علم یعنی مرحله شکار و گردآوری است. ارزشها در مقام دآوری نقشی ندارند.

۱ - همان، ص ۱۷۱.

۲ - سروش، عبدالکریم. علم چیست؟ فلسفه چیست؟ صص ۱۴-۱۵.

۳ - ر.ک : ماخذ ش ۸.

۴ - تودارو، مایکل. توسعه اقتصادی در جهان سوم. ص ۴۵.

(۲۱۲)

- تأثیرگذاری ارزشها، ایدئولوژیها در حوزه حساسیتها، قلمروها، مسأله‌ها و گره‌ها مؤثرند. صاحب عقیده خاصی به گشودن گره‌هایی و درمان دردهایی حساسیت دارد که صاحب عقیده دیگری آن را ندارد. اما هردو به روش علمی گره‌گشایی می‌کنند.^(۱) «از طرفی، علوم انسانی از ایدئولوژی و جهان‌بینی و محیط و فرهنگ شخص عالم رنگ و اثر می‌پذیرند و غذا می‌گیرند (در مقام گردآوری و شکار) و از طرفی عینی و تجربی‌اند (در مقام دآوری) و این دو نافی یکدیگر نیستند... چون بین مقام شکار و مقام دآوری فرق گذارده می‌شود، می‌توان از یک‌سو به علمی‌بودن علوم انسانی رأی داد و از سوی دیگر به وابستگی علوم انسانی به جهان‌بینی و ایدئولوژی و شخصیت عالمان با حفظ علمی بودنشان، فتوا می‌توان داد.»^(۲)

واقع این است که در علوم اجتماعی، همان‌گونه که ارزشها در مرحله انتخاب پدیده نقش دارد، در ارزیابی و تعبیر داده‌ها می‌تواند (گرچه نه همسان مرحله شکار و گردآوری) نقش داشته باشد. در علوم اجتماعی تجربه آزمایشگاهی مانند فیزیک و شیمی ممکن نیست و به ناچار به تفسیر ظاهر امور تکیه می‌شود و هر تفسیری هم دآوری را در بر دارد و از آنجا که ذهن بررسی کننده لزوماً آغشته به عواطف اخلاقی است، دآوری نیز با پیشداوری آلوده می‌شود. در علوم اجتماعی توسل به «تجربه عمومی» هیچ‌گاه تعیین کننده نیست. آن گونه که برای دانشمندان علوم آزمایشگاهی میسر است که می‌توانند آزمایشهای یکدیگر را تحت شرایط قابل ایجاد و محاسبه تکرار کنند.^(۳)

نکته دیگر اینکه در علوم اجتماعی، گاهی موضوع بحث محتوای سیاسی و ایدئولوژیکی پیدامی‌کند به نحوی که سایر تعصبات هم در آن داخل می‌شود.^(۴) یکی از مواردی که می‌تواند شاهد خوبی برای این نکته باشد اختلاف نظر میان دو مکتب کینزین‌ها و نئوکلاسیکها می‌باشد که مرتباً هرکدام به تجدید نظرهایی می‌پردازند و نام «جدید» به مکتب فوق افزوده می‌شود و «کینزین‌های جدید» و «کلاسیکهای جدید» نام می‌گیرند اما اصول فکری هنوز باقی است با اینکه علم اقتصاد، علمی تجربی است. (گرچه تفاوت این مکاتب امروزه شاید به شدت معارضه چند دهه قبل نباشد.)

فریدمن، نام‌آشنای اقتصاد امروز است و رهبری مکتب شیکاگو را بعهدده دارد. او در تحلیل و تفسیر بحران کبیر دهه ۱۹۳۰، دخالت دولت را مؤثر می‌داند و می‌نویسد:

«امروز ما می‌دانیم، همان‌گونه که آن روز هم تعداد انگشت شماری می‌دانستند، که وقوع کساد به علت قصور بخش خصوصی نبود، بلکه به علت قصوری بود که از جانب دولت در محدوده‌ای که مسؤلیت آن از اول همواره به

عهده او بوده

۱ - سروش، عبدالکریم. تفرج صنع. ص ۱۷۶،

۲ - همان. صص ۵۲-۵۳،

۳ - رابینسون، جون. فلسفه اقتصادی. صص ۲۰-۲۵،

۴ - همان.

(۲۱۲)

- است. یعنی به زبان بند هشتم از ماده اول قانون اساسی آمریکا، در محدوده «ضرب پول و تنظیم ارزش آن نسبت به پولهای خارجی»، بدیختانه تصور دولت در اداره سیاستهای پولی امری نیست که تنها مربوط به گذشته باشد، بلکه حقیقتی است که امروز هم ادامه دارد.»^(۱)

او برای سخن خود به شواهدی تمسک می‌کند؛ چنانچه کسانی که دلیل بحران را، عدم دخالت دولت می‌دانند به شواهدی تمسک می‌کنند؛ اما تفسیرها از یک واقعه واحد متفاوت است زیرا «بوده‌ها یا امور واقع، خودشان لب نمی‌کشایند که از معنا و ارزش خود سخن بگویند هرگز یک نظریه صرفا زاده داده‌ها نیست»... «دلیل‌تراشی به نفع خود یا به تعبیر دیگر عقلانی جلوه دادن منافع شخصی، و انگیزه‌های ناخودآگاه، درک انسان را از جهان اجتماعی تحریف می‌کند و قضاوتها و برداشت‌های او را از سلامت و استقامت می‌اندازد.»^(۲) و این همه، شاید به این دلیل باشد که کاستنی علوم اجتماعی از نظر ابزار و عدم توان ایجاد یک محیط آزمایشگاهی با ثابت نگهداشتن سایر عوامل و مطالعه تأثیر یک متغیر مشخص را بر متغیر دیگر، زمینه را برای ارزیابی مبتنی بر زمینه‌های ذهنی و ارزشی فراهم می‌آورد.

یکی دیگر از مواردی که دخالت ارزشها را در علم اقتصاد (مرحله قضاوت و داوری) بیشتر آشکار می‌کند، مدل رقابت کامل است. همان‌طور که در سابق گذشت مدل رقابت کامل، مدلی مجرد است که با واقعیت خارجی انطباق نمی‌کند اما تجزیه و تحلیلها بر اساس آن صورت می‌گیرد. طرح این مدل براساس یک الگوی ایده‌آل می‌باشد که در آن کارایی به‌طور کامل وجود داشته و هدف رشد را تعقیب می‌کند.^(۳) آشکارا می‌توان دریافت که از آنجاکه مدل رقابت کامل، مدلی ایده‌آل و بنابراین برخاسته از ارزشها و آرمانهای مورد قبول، تحلیل‌هایی که از روابط اقتصادی ارائه می‌کند، تحلیلی عینی نبوده بلکه با معیارهای ارزشی به بررسی روابط بین متغیرهای اقتصادی می‌پردازد. به عبارت دیگر اصولی که در پرتو آنها به نقادی و تحلیل معرفت خویش می‌پردازیم، ساخته و پرداخته شرایط غیرتجربی است. در نتیجه از قبول «این حقیقت نمی‌توان طفره رفت که معیارها و سنجه‌های آزمون بازتاب پیش‌فرضهای فرهنگی است... کفایت یا رسائی یک معیار خاص را با خود آن معیار نمی‌توان سنجید.»^(۴)

یکی از مواردی که زمینه را برای حضور ارزشها در نتیجه‌گیری، مساعد می‌کند، بررسیهای اقتصاد سنجی است.^(۵) در تعیین اینکه آیا نظریه با «مشاهدات توافق دارد» برآورد شواهد مستلزم قضاوت شخصی است. به‌عنوان مثال فرض می‌کنیم عدم توافقی بین یک

۱ - فریدمن، میلتنون ورز، آزادی انتخاب. ترجمه حسین تعلیم‌زاده جهرمی. چاپ اول: [تهران] نشر پارس، ۱۳۶۷. ص ۸۲،

۲ - باریور، ایان. علم و دین. ص ۲۲۹،

۳ - ر.ک: ماخذ ش ۶۰،

۴ - باریور، ایان. علم و دین. ص ۲۳۰،

۵ - در اینجا سخن بر سر کیفیت داده‌ها نیست تا در اعتبار داده‌ها و کاستیهای نظام آماری در کشورهای مثل کشور ما بحث شود و اینکه گاهی براساس مصالحی، داده‌ها به‌دست نمی‌آیند بلکه ایجاد می‌شوند.

(۲۱۴)

- پیش‌بینی نظری و یک واقعیت تجربی یا آزمایشی پیش آمده است حال آیا باید این تفاوت را مهم و معنی‌دار شمرد، یا به یک تغییر اتفاقی نسبت داد، یا بر یک خطای شناخته نشده در آزمایش، حمل کرد یا یک «ناسازی» که امید می‌رود به زودی تبیینی بر آن پیدا شود، به حساب آورد؟^(۱) در علم اقتصاد و بررسیهای اقتصادسنجی، مثالهای فراوانی را می‌توان برای آن یافت.

۸. جمع‌بندی، راهبردها و نتیجه‌گیری

کامیابی علوم طبیعی به‌ویژه علم فیزیک، باعث شد تا دانشمندان علم اقتصاد به فیزیک به‌عنوان الگو نظر کنند. در این راستا سعی و تلاش بسیار صورت گرفت تا علم اقتصاد با زبانی دقیقتر سخن بگوید از این جهت ریاضیات را وارد اقتصاد کردند، همچنین در جهت پیراستن علم اقتصاد از ارزشها تلاش کردند اما علم اقتصاد به دلیل ماهیت خود نمی‌تواند فارغ از ارزشها باشد. علم اقتصاد دارای خاستگاه تاریخی و اجتماعی بوده و به تبیین روابط متغیرها در درون نظام اقتصادی سرمایه‌داری می‌پردازد. این دانش جهت تحلیل از فروض ارزشی استفاده می‌کند و محقق اقتصاددان در انتخاب پدیده‌های مورد مطالعه خود براساس حساسیتهای ذهنی خود تصمیم می‌گیرد. و اینها همه حکایت از نقش ارزشها در دانش اقتصاد می‌کنند.

با این وصف آیا می‌توان بر بی‌طرفی علم اقتصاد تکیه کرد؟ برخی گویند به دلیل اینکه تأثیرگذاری ارزشها در مرحله شکار و گردآوری و جمع‌آوری مواد است پس ارزشها بر علم اقتصاد مؤثر هستند و به دلیل اینکه در مرحله داوری، قضاوت، بر محک تجربه صورت می‌گیرد (اساساً علوم تجربی را که علوم تجربی گویند به این دلیل است که در مقام داوری بر محک تجربه تکیه می‌کند) علم اقتصاد در این مرحله فارغ از ارزشها بوده و بی‌طرف می‌باشد. برخی ارزشها را در مرحله دوم (قضاوت و داوری) نیز مؤثر می‌دانستند زیرا که علم اقتصاد با محک و معیار مدل رقابت کامل به تجزیه و تحلیل می‌پردازد و این مدل چنانچه گذشت خود بر معیارهای ارزشی تکیه کرد. بنابراین خود نیز با توجه به جنبه‌های ارزشی به بررسی روابط می‌پردازد.

دوم اینکه در علوم اجتماعی به دلیل مشکلات آزمایشگاهی و عدم توان در کنترل سایر عوامل و همین‌طور در تکرارپذیری مشاهدات که رکن اساسی علوم تجربی است، زمینه برای حضور ارزشها مساعدتر بوده و در نتیجه نقش محقق حساستر می‌باشد. بدین‌جهت گفته‌شده که داده‌ها لب به سخن نمی‌کشایند تا از ارزش خویش سخن بگویند. شواهدی که بیان شد این نظر را تقویت می‌کنند.

برخی دانشمندان علوم اجتماعی برای کاهش نقش ارزشها در علوم اجتماعی (زیرا از حذف آن نمی‌توان سخن گفت) راههایی پیشنهاد کرده‌اند که به اختصار بیان می‌شوند:

الف - آزمایشها باید تکرار شوند و افراد زیادی با گرایشهای مختلف به‌طور مداوم

۱ - همان. صص ۲۱۵-۲۱۶.

(۲۱۵)

- نظریه‌های یکدیگر را آزمایش کنند تا از این طریق به کاستن نقش ارزشها و واقع‌نمایی نظریه‌ها نزدیک شویم.^(۱)

ب - بیان روشن فروض ارزشی در مدلها می‌تواند در رها شدن از چنگ تعصبات غیر علمی کمک کند و به گفته میردال، ساده‌لوحی نیز کنار گذارده می‌شود.^(۲)

ج - وجود یک قصد مشترک و معقول است که در کاهش قضاوتهای شخصی می‌تواند مؤثر باشد. تعهد در قبال مقبولیت و معقولیت است که قضاوتها را از صرف ذهنی شدن مانع می‌شود.^(۳) و در این راستا نوعی انضباط اخلاقی در اشتیاق به آنچه شواهد قطع نظر از تمایلات و ترجیحات شخصی رهنمون می‌شوند، لازم است. اخلاص فکری و معنوی، خاص همه پژوهشهای اصیل است. هر محقق می‌بایست به حکم شواهدی که می‌یابد، حتی اگر آن شواهد نظریه خود او را مشکوک و متزلزل می‌سازد، گردن نهد.^(۴)

با همه این اوصاف باید گفت که به هر صورت ارزشها سایه خود را بر علم اقتصاد برنخواهند داشت از این جهت اندیشمندان جهان سومی، باید در مواجهه با تئوری اقتصادی و انطباق آنها با موقعیت کشورهای خویش با تأمل

برخورد کرده و در نتیجه‌گیری تحلیلهایی که براساس این مدلها در این جوامع می‌شود باید درنگ کرد. زیرا مسایل دانش و ارزش به هم آمیخته است و تلاشها تنها می‌تواند میزان آمیختگی را کاهش داده و جایگاه اختلاط را نشان دهند و نه بیشتر. اگر مطالب فوق را افراط در سخن بدانیم؛ اما در این باره تردید نمی‌توان روا داشت که «علم یک مشغله انسانی است، نه یک روند مکانیکی».^(۵)

۱ - رابینسون، جون. فلسفه اقتصادی. صص ۳۰-۳۵،

۲ - میردال، گونار. طرحی برای مبارزه با فقر جهانی. ص ۲۹،

۳ - باریور، ایان. علم و دین. ص ۲۱۷،

۴ - همان. ص ۲۲۰،

۵ - همان. ص ۲۱۹.

(۲۱۶)